

## بررسی تطبیقی سیمای زنان در شاهنامه فردوسی و جنگ و صلح تولستوی

\*\* مهناز نوروزی  
دانشگاه تهران

\* مرضیه یحیی پور  
دانشگاه تهران

### چکیده

شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی و جنگ و صلح لئو تولستوی دو حماسه بزرگ ادبیات جهان به‌شمار می‌آیند که ارزش و جایگاه والای خود را در میان سایر آثار، تا به امروز حفظ کرده‌اند. فردوسی و تولستوی در این دو اثر حماسی توانستند بسیاری از جنبه‌های زندگی بشر و ابعاد گوناگون آن را در قالب حوادث اجتماعی، سیاسی، خانوادگی، اخلاقی، تاریخی، صحنه‌های جنگ و خونریزی و صلح، با نمادین کردن خیر در برابر شر به‌تصویر بکشند. بی‌شک بررسی سیمای زنان و حضور قهرمانان زن در صحنه‌های بی‌نظیر حماسی و در کنار هم قراردادن اقسام مختلف به‌منظور مقایسه آن‌ها با یکدیگر، می‌تواند دیدگاه‌های این نویسندگان بزرگ را درباره نقش اجتماعی، فرهنگی و همچنین سیاسی زنان در جامعه و به‌خصوص در خانواده نشان دهد. هر دو نویسنده معتقدند که زنان نیک سیرتی همچون رودابه، سبندخت، ناتاشا راستووا، ماریا بالکونسکایا و... با توجه به پایبندی‌شان به اصالت خانوادگی و موازین اخلاقی، کمک به بقا و ایجاد آرامش در خانواده نموده و خود نیز به پاداشی نیک و شایسته در زندگی دست یافته‌اند. برعکس، زنان بدسیرت و ناشایست، مانند سودابه و هلن کوراگینا به‌علت زیرپا گذاشتن اصول اخلاقی و لایقیدی خود به کثیری سخت رسیده‌اند. با بررسی شاهنامه و جنگ و صلح می‌بینیم گرچه فردوسی و تولستوی از دو فرهنگ، قوم و مذهب مختلف‌اند و در شرایط و دوره‌های متفاوت زیسته‌اند، ولی هر دو آن‌ها، به زنان نیکو صفت و پاکدامن، زنانی که به وظایف مادری و همسری خود به نحو شایسته عمل می‌کنند و نمونه زن اصیل و با اخلاق هستند، به دیده احترام می‌نگرند و ارج می‌نهند.

کلیدواژه‌ها: جنگ، صلح، حماسی، زن، عشق، خانواده، اخلاق.

## A Comparative Investigation on the Personality and Role of Women in Firdowsi's *Shahnameh* and Leo Tolstoy's *War and Peace*

Marzieh Yahyapur, Ph.D.

Associate Professor, Department of Russian Language and Literature  
Faculty of Foreign Languages, University of Tehran

Mahnaz Nuroozi, M.A.

Student, Department of Russian Language and Literature

### Abstract

The *Shahnameh* by Firdowsi and *War and Peace* by Tolstoy considered as two grand epics of world literature, have been able to maintain their respective status even today. Both writers have successfully reflected upon the different dimensions of life such as social incidents, political matters, family issues, moral, historical aspects, war scenes, bloodshed, and peace. All these have been illustrated through the theme of good versus evil. Without doubt the role of women in these great epics is exceptional. By placing these two different epics parallel to one another, one can study them on a comparative basis and study the role and contribution of women in social, cultural, political and family matters. Both writers unanimously believe that morally sound women such as Rudabeh, Sendokht, Natasha Rastuva, and Maria Balconskaya by respecting moral and social norms have helped to maintain peace and integrity in the family and as a result have tasted the fruits of this contribution. On the other hand, immoral women such as Sudabeh, Helen Kuragina, have been condemned for violating moral and social norms, and as a result have met with disastrous ends. Despite being culturally and religiously different, both texts have exhibited due respect to those women who have been devoted wives and mothers, and thus been praised.

Keywords: war, peace, epic, women, love, family, morality.

\* دکترای زبان و ادبیات روسی از دانشگاه دولتی مسکو، دانشیار گروه زبان و ادبیات روسی در دانشکده زبان‌های خارجی.

\*\* کارشناس ارشد زبان و ادبیات روسی (گرایش ادبیات).

## مقدمه

«شاهنامه» ابوالقاسم فردوسی حماسه‌ای آشنا نه تنها برای ایرانیان، بلکه برای تمام جهانیان است و به جرأت می‌توان گفت که در ردیف آثار گرانبهای ادبیات جهان قرار دارد. فردوسی، شاعر گران‌قدر توس، با اهتمام و تلاش و کوششی بی‌نظیر سی تا سی‌و‌پنج سال از عمر گران‌مایه خویش را بر سر سرودن شاهنامه گذارد. آن‌گونه که در کتب مختلف آمده است، اول بار، شاعر جوانی به نام دقیقی در صدد برمی‌آید تا *خدا/ینامه* منثور ابومنصوری را به‌نظم درآورد و هزار بیت هم می‌سراید، اما اجل به او مهلت نداده، کارش نیمه‌تمام می‌ماند؛ تا این‌که فردوسی راه او را ادامه می‌دهد و شاهنامه تبدیل به حماسه‌ای بزرگ می‌شود. ذبیح‌الله صفا در این زمینه می‌نویسد: «ابومنصور محمد بن احمد دقیقی بلخی از ایرانیان زردشتی مذهب ... بنا بر روایات متقدمان به امر نوح بن منصور به نظم شاهنامه قیام کرد و هزار بیت ... از آن را در ظهور زردشت و داستان جنگ گشتاسپ و ارجاسپ به نظم درآورد، ولی ناگهان به‌دست غلام خود کشته شد و شاهنامه او ناتمام ماند... اما با این کار خود سرمشق فردوسی گشت و او را بر آن داشت که آن افسانه کهن و منثور را به‌نظم آرد» (صفا ۱۳۸۳: ۱۷۸-۱۷۶).

فردوسی خود نیز در آغاز پادشاهی گشتاسپ به خواب دیدن دقیقی را نقل می‌کند:

چنان دید گوینده یک شب به خواب	که یک جام می‌داستی چون گلاب
دقیقی ز جایی پدید آمدی	بر آن جام می‌داستان‌ها زدی
به فردوسی آواز دادی که می	مخور جز بر آیین کاووس کی
ز گشتاسپ و ارجاسپ بیتی هزار	بگفتم سرآمد مرا روزگار

...

کنون من بگویم سخن کو بگفت منم زنده او گشت با خاک جفت

(فردوسی ۱۳۸۱: ۲۹۷)

نویسنده توانا و ارزشمند دیگری که در مسیر ادبیات گامی مشابه برداشته و حماسه‌ای جاودان آفرید که آن را می‌توان در ردیف آثار جاودان ادبیات جهان قرارداد، نویسنده بلندآوازه روسیه، لف نیکلایویچ تولستوی است که جنگ و صلح او به نوبه خود بی‌نظیر و بی‌همتا است.

شاهنامه و جنگ و صلح شاید در وهله نخست به لحاظ ظاهر شباهت چندانی با هم نداشته باشند، چه شاهنامه به نظم است و جنگ و صلح به نثر. شاهنامه به سرزمین ایران و فرهنگ ایرانی تعلق دارد، اما «جنگ و صلح» به سرزمین روسیه و فرهنگ مردمان روس، ولی با کند و کاوی دقیق‌تر در این دو اثر برجسته و پژوهشی تطبیقی می‌توان به نتایج مهم و قابل توجهی دست یافت. با سیری در مقالات و کتب گوناگون می‌بینیم که بحث درباره این دو شاهکار ادبیات جهان همچنان ادامه دارد و روزبه‌روز روزه‌های جدیدی به روی محققان و پژوهشگران گشوده می‌شود. این دو شاهکار بزرگ، علاوه بر لطافت طبع و فصاحت و شیوایی، هر دو حماسه‌ای ملی هستند، شاهنامه حماسه‌ای ملی است و بازگوکننده فرهنگ و کردار و آداب ایرانیان در طی دو هزار سال و حاوی دلآوری‌های قهرمانان و پهلوانان اساطیری ایران و مبارزه با جور و ستم و وصف نیکی‌ها و خوبی‌ها است، و جنگ و صلح حماسه‌ای ملی و حاوی فرهنگ و آداب و رسوم مردمان روسیه در قرن نوزده و صحنه نبرد عظیمی است که ریشه در تاریخ این کشور دارد، یعنی جنگ میهنی ۱۸۱۲ و دفاع از کشور در برابر ناپلئون و ارتش فرانسه.

جنگ و صلح همواره مورد توجه منتقدان زیادی چه در روسیه و چه خارج از آن بوده است و تا به امروز نیز بحث‌های زیادی پیرامون موضوعات مطرح شده در این اثر حماسی، ناقدانی مثل آنتخباتوم، بابایف، یرمیلیف، آپولسکایا، یرمیزوف، رولان مطرح کرده‌اند. درباره شاهنامه نیز چنین است، ناقدانی مثل زرین کوب، صفا، اسلامی ندوشن، مهدب، رضازاده شفق، نلدکه، برتلس نیز درباره حماسه ملی ایران نوشته‌اند.

اما به‌راستی چه عواملی باعث گردیدند تا این دو اثر به شاهکارهای بزرگ جهان تبدیل شوند و پس از گذشت سال‌های مدید همچنان مورد توجه خوانندگان بسیار در سراسر جهان قرار گیرند و به زبان‌های بسیار ترجمه شوند؟ هنگام بررسی این دو اثر در کنار هم، به چه وجوه مشترک، یا متناقض تازه‌ای در شخصیت پردازی زنان این دو اثر دست می‌یابیم؟

### بحث و بررسی

جایگاه شاهنامه و جنگ و صلح در ادبیات جهان بسیار چشم‌گیر است. تئودور نلدکه در کتاب معروف خود حماسه ملی ایران درباره جایگاه ادبی شاهنامه در جهان چنین می‌گوید: «در ۱۳۱۳ که جشن هزاره فردوسی در ایران و بسیاری از کشورهای جهان مخصوصاً اتحاد

جماهیر شوروی و فرانسه و انگلستان و آلمان و ایتالیا و بلژیک و دانمارک و هندوستان و ژاپن و سوئیس و لهستان گرفته شد، دانشمندان هر کشوری درباره او مطالعات زیادی کردند و به بسیاری از زبان‌های زنده دنیا چیزهایی انتشار دادند» (نلدکه ۱۳۷۲: ۷).

برتلس نیز در کتاب «فردوسی و سروده‌هایش» می‌نویسد: «ادبیات فارسی ارزش‌های فرهنگی بسیاری به ارمغان آورده که یکی از والاترین این ارزش‌ها همانا شاهنامه فردوسی است که در میان شاهکارهای ادبیات جهان جای استوار و درخشان دارد.» (برتلس ۱۳۶: ۱۵۰) مجتبی مینوی نیز درباره مقام ادبی و هنری شاهنامه می‌گوید: «مقام شعری و هنری شاهنامه به قدری بلند است که حتی اگر از جامه زبان فارسی نیز عاری شود، یعنی به زبان‌های دیگر عالم چنان که باید و شاید آن را ترجمه کنند، باز هم کتابی بزرگ دارای مقام هنری بلند خواهد بود.» (مجتبی مینوی ۱۳۷۲: ۱۴) عبدالحسین زرین‌کوب شاهنامه را «دیوان واقعی فرهنگ خالص ایرانی» می‌نامد (زرین کوب ۱۳۸۱: ۱۴).

همان‌طور که شاهنامه پس از گذشت بیش از هزار سال همچنان زنده و قابل توجه است، جنگ و صلح لف تولستوی نیز با گذشت قریب دو بیست سال همچنان علاقه‌مندان زیادی دارد و محققان بسیاری به تحقیق و کاوش در زوایای مختلف این اثر می‌پردازند.

رومن رولان نویسنده بزرگ فرانسوی درباره جایگاه ادبی جنگ و صلح در جهان می‌نویسد: «جنگ و صلح پهناورترین حماسه عصر ماست. یک ایللیاد امروزی. ... بیش از یک‌بار، با نگرش بر این اثر به هومر و گوته اندیشیده‌ایم، به‌رغم تفاوت عظیم زمان و مکان.» (رومن رولان ۱۳۶۵: ۶۱)

در هر دو اثر بیش از هر چیز به فلسفه زندگی و پیدا کردن راه درست زندگی ارج نهاده شده است، غلبه یافتن نیکی بر بدی و آنچه که انسان را به خوشبختی واقعی می‌رساند، عشق بی‌ریا و زیستن در کنار دیگران و برای دیگران است. «در رمان حماسی جنگ و صلح، تولستوی دوره عظیمی از زندگی روسیه را به‌تصویر می‌کشد و اندیشه‌ها و دیدگاه‌های فلسفی خود را بیان می‌کند. یکی از مهم‌ترین موضوعات مطرح شده در رمان مسأله جایگاه شخص در اجتماع و افکار او در زندگی می‌باشد. تولستوی، ضمن تشریح این موضوع، توجه زیادی به دنیای درون انسان و شکل‌گیری خصوصیات اخلاقی او دارد.» (سکاتیکووا ۲۰۰۴: ۳۰۴-۳۰۵) شاهنامه کتاب نبرد بین خوبی و بدی است که از آئین مزدایی و اندیشه ایران پیش از اسلام مایه گرفته است.» (اسلامی ندوشن ۱۳۶۵: ۷) همان‌طور که خوبی و بدی و یا

خیر و شر در شاهنامه نمایندگان و یا به عبارتی عاملانی دارد (رستم، افراسیاب)، در جنگ و صلح نیز چنین است (کوتوزوف، ناپلئون).

موضوع هر دو اثر (جنگ و صلح و شاهنامه) جنگ و صلح است. جنگ بعضی از قهرمانان را به سوی تحول و انقلاب درونی می‌کشد، و به سوی زندگی متعالی‌ای که آرزوی بشریت است، سوق می‌دهد. و گویا قانون طبیعت هم در شاهنامه و هم در جنگ و صلح لازم است: هر کس که بدی کند، بدی می‌بیند و هر کس که نیکی کند، نیکی. اما برآستی جنگ خیر و شر بر سر چیست؟

اسلامی ندوشن، جهان‌بینی شاهنامه را منطبق بر دفاع خوبی در برابر بدی می‌داند که در این راه قربانیهای بی‌شماری هم گرفته می‌شود. (اسلامی ندوشن ۱۳۴۸: ۱۱۸) زرین کوب نیز در مورد جنگ در شاهنامه می‌نویسد: «شاهنامه مثل این است که یک نوع پیام فلسفی هم دارد - از نوع فلسفه سیاسی. این فلسفه همان است که من آرمان طبقات نجبا خواندم و عبارت است از آنکه داد و صلح را غایت واقعی مفهوم حکومت می‌داند. ... پیشدادیان و کیانیان در این حماسه ایرانی معرف ایده‌آل طبقه‌ای است که اگر جنگ می‌کند هدف او تأمین صلح است و اگر به خشونت می‌گراید، غایت او ایجاد عدالت است و نه تجاوز» (زرین کوب ۱۳۸۱: ۱۱۸).

بنابراین درون‌مایه اصلی هر دو اثر همانا رسیدن به صلحی پایدار در بیرون و درون است. علاوه بر موضوعات تاریخی طروح شده در هر دو اثر، ما با ظرایف و نکات بسیاری در زمینه مسائل اخلاقی، خانوادگی، اجتماعی، سیاسی، فلسفی و غیره روبه‌رو هستیم. ی. برتلس به زیبایی این نکته را تایید می‌نماید و می‌گوید: «درون مایه شاهنامه چنان غنی و از این نگاه، بی‌همتاست که حتی واگویه اندکی از آن هم میسر نیست. می‌توان گفت که منظومه فردوسی دایره‌المعارفی است که جوانب گونه‌گون زندگی تیره‌های کهن ایرانی را باز می‌نماید.» (برتلس ۱۳۶۹: ۱۲۷)

اسلامی ندوشن نیز در کتاب ایران و جهان از نگاه شاهنامه مسائل اخلاقی، سیاسی و اجتماعی را به این ترتیب برمی‌شمارد و در زمینه هر یک توضیحاتی می‌دهد. بنا بر نظر وی مسائل مورد توجه فردوسی در «شاهنامه» عبارتند از: خدا و تقدیر، جهان زودگذر، خرد، آز، سرزمین ایران، مهر، زن، نام، آزادی، فرهنگ، مرگ، نخبگان و قهرمانان، ادب، رفتار با دشمن، طیف عرفانی، نیرنگ در جنگ و بسیاری دیگر که تمام زوایای زندگی بشر را در بر

می‌گیرند. (اسلامی ندوشن ۱۳۸۱: ۳۷-۷). نتیجه‌گیری‌های اخلاقی و پندها و نصیحت‌های فردوسی در بین داستان‌هایش خود دلیل آشکاری بر این مدعاست.

همان‌طور که می‌دانیم، تاریخ هر ملتی به وسیله حماسه‌های جاودان آن ملت ماندگار می‌شود. فردوسی و تولستوی با خلق این دو شاهکار عظیم در حقیقت تاریخ ملت خویش را در دل ادبیات جهان جای دادند و می‌توان گفت که تاریخ، جزء لاینفک این دو اثر است که در قالب زندگی افراد و به عبارتی در سطح زندگی خانوادگی بیان شده است. و در پس این سطح خانوادگی علاوه بر قهرمانان، دلاوران و پهلوانان، سیمای زنان نیز حضور دارد که با نگرش و تاملی عمیق‌تر و بیشتر در توصیف شخصیت زنان در این دو اثر ارزشمند به راحتی می‌توان به اندیشه‌های ناب این دو نویسنده بزرگ دست یافت و به جرأت می‌توان گفت که گرچه هر دو نویسنده به تفصیل به موضوعات تاریخی، سیاسی، اجتماعی، اخلاقی پرداخته‌اند؛ ولیکن سیمای زن و نقش زنان را در زندگی و سرنوشت خویش و کشور خود نادیده نگرفته‌اند.

سیمای زن همواره در ادبیات ملل مختلف مورد توجه بوده است. زن همواره مظهر زیبایی، مهربانی، لطف و وفاداری بوده است؛ ولیکن آیا همیشه به این گونه رفتار می‌کرده‌اند؟

مثلاً سیمای زنان در نمایشنامه‌های شکسپیر بسیار متنوع تصویر گردیده است. آن‌ها دارای صفات گوناگونی از قبیل عفت، شیطنت، وفاداری، حيله، تدبیر، زیبایی بیرونی و درونی می‌باشند. مانند پورشیا در تاجر ونیزی که نمونه بارز یک زن عاقل، دانا و زیباست، یا ژولیت در رومئو و ژولیت که مظهر عشق و وفاداری است؛ در مقابل خانم مکبث در نمایشنامه «مکبث» که زنی است مکار و جاه‌طلب؛ و همچنین اوفلیا در هملت و دزدمونا در اتللو که نمونه عشق بیپهوده و احمقانه‌اند. در کنار این‌گونه زنان، شکسپیر سیمای زنی را خلق می‌کند با نام ویولا در نمایشنامه شب دوازدهم که نیک‌صورتی و نیک‌سیرتی را با هم داراست. اگر نگاهی کلی به آثار بی‌همتای شکسپیر داشته باشیم، به راحتی می‌توان دریافت که او به زیبایی بیرونی و درونی در کنار هم، اهمیت فراوان می‌دهد و معمولاً زنان نابکار در داستان‌های او به سرنوشت شومی دچار می‌شوند.

در حماسه‌های بزرگ یونان مانند *ایلیاد* و *ادیسه* هومر نیز سیمای زنان نابکار و نیکوکار با ظرافت خاصی توصیف گردیده است. هلن در افسانه *ایلیاد* نمونه زنی است پلید که با معشوقه‌اش به پاریس می‌گریزد و باعث نابودی مردمان بسیار و شهر تاریخی تروا می‌گردد؛ و یا پنه لوپ همسر اولیس در افسانه *ادیسه* که نمونه کامل زنی وفادار است که با وجود آزار و

اذیت فراوان از سوی خواستگاران، همچنان به شوهر وفادار می‌ماند تا این‌که بعد از سال‌های متمادی دوباره به او می‌رسد و پاداش وفاداری‌اش را می‌گیرد. همچنین در داستان‌های معروف هزار و یکشب نیز زنان نیک‌سیرت و بدسیرت و زیبارو از زبان شه‌رزاد توصیف می‌شوند و سرانجام هر یک به تناسب اعمال خود مستحق پاداش یا کیفری سخت می‌گردند.

حال به بررسی سیمای زنان در این دو شاهکار ادبی - شاهنامه فردوسی و جنگ و صلح تولستوی - که موضوع اصلی مقاله حاضر است، می‌پردازیم. چرا که بخش‌های خانوادگی و عمدتاً تأثیرگذار این دو اثر به وجود قهرمانان زن آن‌ها بستگی دارد و نکته دیگر این‌که در بابیم که سیمای زن، با توجه به این مطلب که شرایط و زمان و به‌طور کلی فرهنگ و رسوم ایران و روسیه تفاوت‌های بسیار دارد، چگونه به تصویر کشیده شده است.

با آن‌که شاهنامه یک اثر حماسی و تاریخی است و عنصر خانواده در آن به آن‌گونه که در جنگ و صلح موشکافی شده و مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته، مطرح نشده است؛ ولیکن ویژگی‌های مثبت اخلاقی زن، لطافت و ظرافت خاصی به شاهنامه می‌بخشد. در شاهنامه زن بازیچه هوس قرار نمی‌گیرد، هیچ رابطه غیراخلاقی به چشم نمی‌خورد، غیر از سودابه که آن‌جا هم با مخالفت از سوی سیاوش مواجه می‌گردد. با بررسی سیمای زنان در شاهنامه، می‌بینیم که همگی (به غیر از سودابه) دارای صفات نیک و درخور تحسین هستند. آن‌ها دارای خویی لطیف و مهربان، دوستدار همسر، فرزند و خانواده هستند (مانند رودابه، تهمینه، سیندخت، منیژه، شیرین و غیره). آن‌ها حتی گاهی به‌خاطر شوهر و فرزندانشان دست از خانه و خانواده خویشتن می‌کشند. نمونه بارز این‌گونه زنان در شاهنامه فرنگیس است که به‌خاطر حفظ جان فرزند و وفاداری به شوهر از پدر و سرزمین خود دست کشید؛ و کتابون، دختر قیصر روم که به‌خاطر عشق به گشتاسپ از زندگی اشرافی و آسایش و راحتی دست کشید. در شاهنامه زنان تقریباً به‌هم شبیه‌اند، گر چه سرنوشت‌های متفاوتی دارند، ولی از خلق و خوی و صفات اخلاقی و حالات روحی یکسان برخوردارند و سودابه هم که با اعمالش باعث بدنامی خویش در شاهنامه شده است در ابتدا و پیش از ماجرای سیاوش، زنی وفادار به همسرش، کاووس شاه است و به‌خاطر او در مقابل پدرش می‌ایستد و همراه او در زندان می‌ماند.

در جنگ و صلح نیز با بیش از ۶۰۰ قهرمان، زنان بی‌شماری حضور دارند. اما به‌طور کلی زنان جنگ و صلح را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: گروه اول که شامل زنان اصیل و ایدآل

روسی‌اند، مانند ناتاشا راستووا، ماریا بالکونسکایا و گروه دوم زنان خوشگذران اشرافی جامعه آن روز روسیه، مانند هلن کوراگینا (همسر اول پی‌یر بزوخوف)، آنا پاولوونا شرر، ژولی کاراگینا که بیش از دیگران، صفات طبقه اشراف را در خود جمع دارند. تولستوی در حقیقت این دو گروه را در مقابل یکدیگر قرار می‌دهد و خواننده در مقایسه‌ای به راحتی پی می‌برد که نقش کدامیک اساسی‌تر است. «در رمان جنگ و صلح نویسنده دنیای کاملی از سیمای زنان عرضه می‌کند. این سیمایا گوناگون و متنوع‌اند، به همین دلیل، نویسنده نسبت به آن‌ها نظرات مختلفی دارد و درست به همین دلیل خواننده نیز نمی‌تواند نسبت به قهرمانان زن تولستوی بی‌تفاوت باشد. هر یک از قهرمانان زن ویژگی خاص خود را دارد. در مقابل همه آن‌ها هلن، زیبای اشراف‌زاده قرار می‌گیرد. یکی از دوست‌داشتنی‌ترین قهرمانان زن تولستوی در رمان، شاهزاده خانم ماریا بالکونسکایا است.» (لینکوا ۲۰۰۴: ۷۰۷).

فردوسی و تولستوی با توصیف سیمای زنان در اقشار مختلف اجتماع - فردوسی با وصف زنان پادشاهان، پهلوانان و دختران چوپان‌ها، ندیمه‌ها و خدمتکاران و تولستوی با توصیف زنان طبقات مختلف اجتماعی - پندار خود را درباره شخصیت زنان ایدآل و مورد پسند جامعه به تصویر می‌کشند.

با وجود تفاوت فرهنگ‌ها، آداب و رسوم، شرایط، زمان و به‌خصوص مذهب در دو کشور ایران و روسیه، صفاتی که برای یک زن اصیل ایرانی یا روسی بر شمرده شده، با یکدیگر مشابه‌اند. فردوسی نیز مثل تولستوی، زیبایی سیرت را از زیبایی صورت برتر می‌داند، و نقش زن را در زندگی به عنوان همسری شایسته و وفادار و مادری نمونه و کامل تصدیق می‌کند. یکی از خصوصیت‌هایی که در مورد زنان پیش از همه، هم در شاهنامه و هم در جنگ و صلح به چشم می‌خورد، زیبایی است. در هر دو حماسه، از زیبایی ظاهری زن با پرده سخن گفته می‌شود. مثلاً فردوسی درباره تهمینه می‌گوید:

پس پرده اندر یکی ماهروی	چو خورشید تابان پر از رنگ و بوی
دو ابرو کمان و دو گیسو کمند	به بالا به کردار سرو بلند
روانش خرد بود و تن جان پاک	تو گفتی که بهره ندارد ز خاک

(فردوسی ۱۳۸۱: ۹۰)

و سودابه را این‌گونه توصیف می‌کند:

به آن تخت سودابه ماهروی	به سان بهشتی پر از رنگ و بوی
-------------------------	------------------------------



نشسته چو تابان سهیل یمن

سـر جعد زلفش سراسر شکن

(فردوسی ۱۳۸۱: ۱۰۹)

تولستوی نیز زیبایی ظاهری را با ظرافت خاصی بیان می‌دارد. برای نمونه توصیف مختصری در مورد لیزا بالکونسکایا همسر آندره بالکونسکی که در ابتدای رمان ظاهر می‌شود و در مجلس میهمانی آنا پاولوونا شرر این‌گونه توصیف می‌شود: «شاهزاده خانم کوچک بالکونسکایا با کیسه مخملی زردوزی شده کارش وارد شد. لب بالای او با موهای ریزی که به سیاهی می‌زد، کوتاه و برجسته بود و بر روی دندان‌هایش قرار می‌گرفت و باعث می‌شد تا لبخندش ملیح‌تر جلوه کند و گاهی هم آن‌را با ظرافت خاصی می‌گشود و بر روی لب پایین قرار می‌داد. مانند بسیاری از زنان جذاب دیگر، این عیب او یعنی کوتاهی لب و نیمه باز دهان، جزئی از زیبایی او بود. ... هر کس که با او صحبت می‌کرد پس از ادای هر کلمه لبخند شاد و دندان‌های سفید او را که ردیف و مرتب بودند، می‌دید و فکر می‌کرد که در آن لحظه مورد محبت و توجه خاص او قرار گرفته است.» (تولستوی ۱۹۵۷: ۱۲)

زیبایی هلن نیز مانند زیبایی سودابه به دفعات در جنگ و صلح آمده است. همان‌طور که فردوسی سودابه را غالباً سودابه ماهروی می‌نامد، تولستوی نیز هلن را با صفاتی همچون هلن دلربا، جذاب و زیبا توصیف می‌کند. «شاهزاده خانم هلن لبخند زد؛ او با لبخند یکنواختی که معمول یک زن زیبا است و همان لبخندی که با آن وارد مجلس شده بود، برخاست. او درحالی که قسمتی از لباس سپیدش که مخصوص رقص باله بود و با خز تزئین شده بود، بر روی زمین کشیده می‌شد و همچنین درحالی که شانه‌های سپید و موهای براق و برلیان‌هایش می‌درخشیدند به‌آهستگی و خرامان از میان دسته‌های مردان گذشت و مستقیماً بدون آن که به کسی نگاه کند و با لبخندی که بر لب داشت ... به طرف آنا پاولوونا رفت.» (تولستوی ۱۹۵۷: ۱۶)

نکته جالب توجه این‌که تولستوی در جنگ و صلح به توصیف زیبایی زن شرقی از نگاه پی‌یر، در بخشی از رمان، هنگامی که ساکنان مسکو در حال ترک شهر بودند و اوضاع نامساعدی بر پایتخت حاکم بود، پرداخته است. پیداست که تولستوی نیز با خصوصیات نیک و ویژگی‌های مثبت زنان شرقی آشنایی داشته و آنان را ستایش می‌کرده است. تولستوی می‌نویسد: «این زن جوان با آن ابروهای کلفت و کمانی سیاه و صورت کشیده، گلگون، سرخ، زیبا، ساکت و آرام در نظر پی‌یر یک نمونه کامل زیبایی شرقی جلوه کرد ... او در گوشه‌ای، کمی عقب‌تر از پیرزنی نشسته بود و بی‌حرکت با چشمان درشت سیاه، کشیده و مژگان

بلندش به زمین نگاه می‌کرد. ظاهراً او می‌دانست که زیباست و از بابت آن نگران بود.»  
(تولستوی ۱۹۵۷: ۴۱۲)

با مقایسه توصیف زیبایی در این دو حماسه می‌بینیم که فردوسی و تولستوی به مفهوم کلی زیبایی، یعنی هم زیبایی سیرت و هم زیبایی صورت اشاره می‌کنند. زیبای سیرت و صورت زنان مانند رودابه، سیندخت، تهمینه، منیژه، پوران دخت، توران دخت، جریره، فرنگیس، گردآفرید و غیره در شاهنامه یک‌جا گرد آمده است و این حاکی از اندیشه بلند فردوسی است که معتقد است علاوه بر زیبایی جسم، روح نیز باید زیبا باشد و چه بسا زیبایی روح با ارزش‌تر می‌نماید. تولستوی هم بر این عقیده است. او نیز هلن زیبا و دلربا را وصف می‌کند که عاری از سیرتی زیبا است و بدترین کار ممکن، یعنی خیانت به همسر را انجام می‌دهد؛ یا ماریا بالکونسکایا که صورتی نازیبایا، اما سیرتی زیباتر از بقیه دارد، و به زنی کامل و مادری نمونه و همسری شایسته تبدیل می‌شود. «تولستوی هلن را نقطه مقابل شاهزاده خانم ماریا قرار داده است. ماریا، برخلاف ظاهر نازیبایش، باطنی زیبا دارد، ولیکن هلن بسیار زیبا، دارای باطن و درون زشت و پلید است.» (سکاتنیکووا ۲۰۰۴، ۴۲۴).

اسلامی ندوشن در کتاب *آواها و ایماها* در مقاله‌ای با نام «زن در شاهنامه» می‌نویسد که فردوسی زیبایی زنان را در هر دو شکل، یعنی هم صورت و هم سیرت، به نحو احسن توصیف کرده است. بنا به گفته وی زن خوب از نظر ظاهر بالا بلند و چهره‌ای با طراوت و چشمانی جذاب و ابروانی کمانی و موهایی بلند و سیاه دارد. مانند رودابه:

سر تا به پایش به کردار عاج	به رخ چون بهشت و به بالا چو ساج
بر آن سفت سیمین رو مشکین کمند	سرش گشته چون حلقه پای بند
دهانش چو گلنار و لب ناردان	ز سیمین برش رسته دو ناروان
دو چشمش به سان دو نرگس به باغ	مژه تیگرگی برده از پر زاغ
دو ابرو به سان دو نرگس به باغ	بر او توز پوشیده از مشک ناز

و نیز زیبایی روح بر زیبایی بدن ارجحیت دارد و زن خوب، زنی است که زیبایی و رعنائی را با فرزاندگی و شرم با هم جمع داشته باشد. در ادامه، اسلامی ندوشن اشاره به وصف زن کامل از زبان شیرین می‌نماید:

به سه چیز باشد زنان را بهی	که باشند زیبای تخت مهی
یکی آن که با شرم و با خواست است	که جفتش به او خانه آراسته است

دگر آنکه فرخ پسر زاید اوی  
 سوم آنکه بالا و رویش بسود

ز شوی خجسته بیفزاید اوی  
 بیوشی گه نیز مویش بود

(اسلامی ندوشن ۱۳۵۴: ۵۳-۵۲)

همان‌طور که اشاره شد، زیبایی سیرت و صورت در زنان شاهنامه کامل است، در حالی که در جنگ و صلح تمام زنان نیکو صورت صرفاً، دارای سیرتی نیکو نیستند. به عنوان مثال، در جنگ و صلح شاهزاده آندره به دوستش پی‌یر این‌طور می‌گوید: «زن من زیباست و بسیار دوست داشتنی، ولی من حاضرم هر چه دارم بدهم تا به دوران مجردی باز گردم.» (تولستوی ۱۹۵۷: ۳۸) گویا آندره فاصله عمیقی میان خود و همسرش احساس می‌کرده است و دلیل آن می‌تواند زاری و ضعف شخصیتی باشد که هنگام رفتنش به جنگ، در او احساس می‌کرد. در حالی که در شاهنامه عشق میان همسران وصف ناشدنی است. مانند عشق شیرین به خسرو و امتناع وی از ازدواج با شیرویه پس از مرگ خسرو پرویز و خودکشی بر جنازه او:

نگهبان در دخمه را باز کرد  
 زن پارسا مویه آغاز کرد

بشد چهر بر چهر خسرو نهاد  
 گذشته سخن‌ها بر او کرد یاد

هم آنگاه زهر هلاهل بخورد  
 ز شیرین روانش بر آورد گرد

(فردوسی ۱۳۸۱: ۵۸۴)

یا عشق منیژه، دخت افراسیاب به بیژن که به‌خاطر او از تاج و تخت و مال پدر گذشت و از خانه پدر رانده شد و برای نجات بیژن تلاش کرد و برای سیر کردن بیژن هر روز گدایی می‌کرد و تکه‌های غذا را از سوراخی که در بالای چاه درست کرده بود، به داخل می‌انداخت:

منیژه برهنه به یک چادرا  
 برهنه دو پای و گشاده سرا

خروشان بیامد به نزدیک چاه  
 یکی دست را اندرو کرد راه

چو از کوه خورشید سر بر زدی  
 منیژه ز هر در همی نان چدی

همی گرد کردی به روز دراز  
 به سوراخ چاه آوریدی فراز

به بیژن سپردی و بگریستی  
 بر آن شوربختی همی زیستی

(فردوسی ۱۳۸۱: ۲۱۳)

یکی دیگر از خصوصیات مطرح در مورد زنان، عقل و تدبیر و خرد آنان است، که نمونه بارز آن در «شاهنامه»، سیندخت، همسر مهرباب کابلی و مادر رودابه (همسر زال) می‌باشد که با تدبیر و چاره‌اندیشی به‌موقع خویش نه تنها ازدواج زال و رودابه را که با مخالفت شدید

طرفین همراه بود، امکان‌پذیر ساخت؛ بلکه از جنگی عظیم که موجب نابودی کشور و دودمانش می‌شد، جلوگیری کرد. او دختری مانند رودابه را تربیت نمود که می‌توان او را ایده‌آل زن ایرانی در شاهنامه معرفی نمود. در جنگ و صلح نیز می‌توانیم به عقل و درایت ماریا بالکونسکایا و همچنین سونیا ( برادرزاده کنت راستف که در خانه آنها بزرگ شده و زندگی می‌کرد) اشاره نمود. رفتارهای عاقلانه و به‌دور از کینه‌ورزی ماریا، رفتارش با پدر مستبد و خشمگین خود که با طبیعت و تربیت سخت خود او را آزار می‌داد و ماریا تا حد مرگ از او می‌ترسید، رفتارش با ندیمه بورین، که شاهد رابطه مخفیانه او با آناتول کوراگین (برادر هلن کوراگینا و خواستگار ماریا) بود، رفتار متانت‌آمیز و محجوبانه او با نیکلای راستف که گر چه عاشقانه او را دوست دارد، اما تا زمانی که نیکلای در مورد عشقش حرفی نزده، صحبتی در این باره نمی‌کند. یا سونیا که پس از مطلع شدن از قضیه فرار ناتاشا با آناتول، ناتاشا را از وضع فلاکت‌باری که در انتظارش بود رها کنید؛ و هم او بود که بر خلاف میل باطنی‌اش از عشق خود، نیکلای راستف، گذشت تا سعادت خانواده راستف پس از مرگ کنت راستف برهم نریزد و به ازدواج نیکلای با ماریا بالکونسکایا رضایت داد.

یکی دیگر از مسائل مطرح شده در این دو اثر رنج و مصیبت است که زنان متحمل می‌شوند، و بیشترین میزان آن به‌هنگام از دست دادن عزیزی مانند فرزند یا همسر است. و به‌راستی اگر زنان نبودند این مصیبت‌ها این‌قدر جلوه نمی‌کردند. از جمله زنان رنج‌دیده در شاهنامه می‌توان به تهمینه (مادر سهراب)، جریره (همسر سیاوش و مادر فرود) و کتابیون (همسر گشتاسپ و مادر اسفندیار) که هر سه فرزندان جوان خود را از دست می‌دهند و پس از مرگ فرزند از بین می‌روند؛ و فرنگیس (همسر دوم سیاوش و دختر افراسیاب) که درد و رنج زیادی را تحمل می‌کند؛ و همچنین منیژه که چه دردهایی در راه عشق بیژن و بر سر چاهی که بیژن در آن بود، متحمل می‌شود؛ ولی در هر حال هم فرنگیس و هم منیژه در آخر عمر روی خوشی و سعادت را می‌بینند.

رنج‌ها و مصیبت‌های زنان به‌هنگام از دست دادن عزیزان بسیار زیبا وصف شده است. به‌عنوان مثال جریره پس از مرگ پسرش فرود:

بیامد به بالین فرخ فرود	یکی دشنه با او چو آب کبود
دو رخ را به روی پسر برنهاد	شکم بردرید و برش جان بداد

(فردوسی ۱۳۸۱: ۱۶۲)

یا تهمینه مادر سهراب:

به مادر خبر شد که سهراب گرد	به تیغ پدر خسته گشت و بمرد
بزد چنگ و بدرید پیراهنش	درخشان شد از لعل، زیبا تنش
بر آورد بانگ و غریو و خروش	زمان تا زمان او همی شد ز هوش
سرانجام هم در غم او بمرد	روانش بشد سوی سهراب گرد

(فردوسی ۱۳۸۱: ۱۰۳)

رنج‌ها و مصیبت‌های قهرمانان زن جنگ و صلح نیز کمتر از شاهنامه، البته به شکل امروزی‌تر آن، نیست. حادثی که در طی جنگ پیش می‌آید و زنان را داغدار می‌کند. مرگ آندره بالکونسکی نمونه بارز آن است، که هم ماریا و هم ناتاشا را با حادثه عظیم مرگ و درد جانگداز جدایی آشنا می‌سازد. و یا مرگ پتیا راستف، پسر کوچک و در حقیقت آخرین فرزند خانواده راستف که برای مادرش یعنی کنتس راستووا که شوهرش را نیز از دست داده بود، غیر قابل تحمل بود. در بخشی از جنگ و صلح که خبر مرگ پتیا به خانواده می‌رسد، هر کس به نوعی احساسات و اندوه و غم خود را بروز می‌دهد. در این میان عکس‌العمل زنان جایگاه خود را دارد. عکس‌العمل ناتاشا راستووا که در حقیقت با مرگ برادر کوچک خود روبه‌روست این‌گونه توصیف شده است: «تاگهان گویی جریان برق عظیمی به سرعت از بدن ناتاشا عبور کرد. چیزی بیش از حد دردناک قلب او را به شدت می‌فشرد. او احساس دردی طاقت‌فرسا می‌کرد؛ به نظرش می‌آمد که چیزی در درونش در حال پاره شدن است و این که دارد می‌میرد.» (تولستوی ۱۹۵۷: ۶۰۰) و همچنین حال کنتس، مادر پتیا نیز واقعاً تأسف‌برانگیز است. «کنتس درحالی که قیافه‌ای عجیب و غریب و برآشفته و ناراحت داشت، بر روی صندلی افتاده بود و سرش را به شدت به دیوار مجاورش می‌کوبید.» (تولستوی ۱۹۵۷: ۶۰۱) و یا رنج‌هایی که ناتاشا پس از آگاهی از فریب آناتول می‌کشد و راهی بس دشوار را به سوی کمال اخلاقی می‌پیماید. اما رنج کشیده‌ترین زن در جنگ و صلح همان سونیا است که در نهایت فداکاری زندگی‌اش را وقف خانواده راستف می‌کند و هیچ گله‌ای هم از آن ندارد.

همان‌طور که قبلاً گفته شد، زنان شاهنامه معمولاً همگی سرشار از صفات و خصوصیات نیکوی یکسان هستند و در وجود همه آن‌ها می‌توان الگوی زن ایرانی را یافت، ولی در جنگ و صلح تنها دو زن یعنی ناتاشا (همسر دوم پی‌یر بزخوف) و ماریا سمبل زن اصیل روسی هستند.

گر چه بسیاری از منتقدین ناتاشا راستووا را ایده‌آل زن روسی اوایل قرن ۱۹ و دوست‌داشتنی‌ترین قهرمان زن تولستوی در این رمان می‌دانند، تولستوی گویی به ماریا بیشتر علاقه دارد و برترین افکارش، یعنی افکار مذهبی و اعتقاداتش را درباره‌ی خداوند در شخصیت ماریا قرار می‌دهد. ماریا بالکونسکایا دچار لغزشی که ناتاشا شد (فرار با آناتول کوراگین) نمی‌گردد و همیشه در راه درست گام بر می‌دارد و مذهب و اعتقادات دینی و ایمان قوی جزء ارکان وجودی او هستند. ناتاشا راستووا نیز دارای جایگاه ویژه‌ای در میان سایر شخصیت‌های زن است. ناتاشا سرشار از زندگی است. احساسات او چنان سیال و جاری است که فضای اطراف او و همه‌ی آن کسانی را که در آن قرار دارند، در خود فرو می‌برد. او به شدت به افراد خانواده — پدر، مادر، خواهر، برادر و همچنین سونیا که دیگر جزئی از خانواده‌ی آن‌هاست و بعدها پی‌یر و فرزندانش — عشق می‌ورزد و خود نیز تشنه‌ی عشق و محبت است و این را در تمام رفتارهای او می‌توان مشاهده کرد. عشق به میهن و مردم نیز وجود او را فرا گرفته است که در صحنه خروج خانواده راستف از مسکو و پیشروی دشمن کمک ناتاشا به زخمیان و حس انسان دوستی او قابل ستایش است. «در سیمای ناتاشا، این نظر تجسم یافته است که، زیبایی و خوشبختی در جایی که در آن خیر و نیکی، سادگی و درستی وجود ندارد، یافت نمی‌شود و ناتاشا سرچشمه‌ی نیروی تجدید و نوسازی، آزادی از قید و بند تمامی دورویی‌ها، ریاکاری‌ها، دروغ‌ها و عادت‌هاست.» (سکاتنیکووا ۲۰۰۴: ۴۲۳) ناتاشا و ماریا، دو قهرمان زنی که، تولستوی تلاش نمود تا روح زن روسی را در آنان بدمد.

ماریا نیز همچون ناتاشا دارای چشمان نافذ است و چشمانش آینه درون او هستند. «همانند سایر قهرمانان زن تولستوی، ماریا بالکونسکایا با پشت سرگذشتن عشق، صفات نیک خویش را آشکار می‌سازد. ماریا پس از برخورد با نیکلای راستوف دگرگون می‌شود، و علی‌رغم ظاهر نازیبایش، به تأکید تولستوی، زنی زیبا و دل‌انگیز جلوه می‌نماید.» (سکاتنیکووا ۲۰۰۴: ۴۲۳) او بسیار مذهبی است و در تمامی امور همواره به یاد خداست. به عنوان مثال ماریا پس از مرگ لیزا بالکونسکایا، همسر آندره به هنگام وضع حمل، می‌گوید: «این مرگ نشانه لطف بی‌نهایت پروردگار است، که تمامی کارهایش، هر چند که ما بخش اعظمی از آن‌ها را درک نمی‌کنیم، تنها جوهر و ماهیت عشق بی‌دریغ او به مخلوقات و بندگانش می‌باشد.» (تولستوی ۱۹۵۷: ۶۲۵) و یا هنگامی که آندره به جنگ می‌رود به او شمایل مقدسی را می‌دهد و می‌گوید نزد خود نگه دار، تا از تو مراقبت کند و برای او از خداوند طلب

خیر می‌کند. گذشته از آن در اغلب جملات ماریا کلماتی نظیر خدای من، پروردگار من، خدای خودش می‌داند و غیره به چشم می‌خورد و معمولاً در مواقع حساس صلیب می‌کشد و زیر لب دعا می‌خواند. او نیز همانند ناتاشا و زنان با اصالت شاهنامه در انتظار زندگی‌ایی سرشار از عشق، دوستی، خوشبختی و زندگی‌ایی صادقانه با همسری عاشق و دلسوز به سر می‌برد. «از نظر تولستوی، زن حافظ کانون خانواده است و مهم‌ترین وظیفه‌اش مادر بودن و تربیت بچه‌هاست. اگر زن پایبند به اصالت‌های خانوادگی و حافظ سنت‌های قدیمی باشد، می‌تواند همسری عاقل، با تجربه و پاکدامن باقی بماند.» (یحیی پور ۱۳۷۹: ۲۳)

اما نمونه‌های زنان پلید در این دو اثر سودابه در شاهنامه و هلن کوراگینا در جنگ و صلح می‌باشند. سودابه و هلن، هر دو از زیبایی ظاهری وصف ناشدنی و سیرتی زشت و پلید برخوردارند. آن دو از نعمت زیبایی که خداوند عالم به آنان ارزانی داشته است سوءاستفاده می‌کنند، اما در نهایت می‌بینیم که نتیجه اعمال پست خود را می‌بینند. سودابه دختر پادشاه هاموران است که در ابتدا زنی وفادار می‌نماید و از دیار و پدر خویش دست می‌کشد تا به همراهی شویش کاووس شاه به ایران بیاید. اما روی خیانتکار و پلید او زمانی بروز می‌کند که سیاوش، ناپسری کاووس شاه را می‌بیند و بر او دل می‌بندد و از هر حيله‌ای استفاده می‌کند تا او را به خویش مایل سازد، ولیکن بی‌نصیب می‌ماند و دست آخر به وسیله رستم که به خونخواهی سیاوش می‌آید کشته می‌شود و سرش از بدنش جدا می‌گردد. رستم، پس از آگاهی از مرگ سیاوش در سرزمین توران، به نزد کاووس شاه رفته و می‌گوید:

سیاوش به گفتار زن شد به باد خجسته زنی کاو ز مادر نژاد

(فردوسی ۱۳۸۱: ۱۳۵)

و سپس به سوی شبستان شاه می‌رود:

تہمتن برفت از بر تخت اوی	سوی خان سودابه بنهاد روی
ز پرده به گیسوش بیرون کشید	ز تخت بزرگیش در خون کشید
به خنجر بدو نیم کردش به راه	نجنبید بر جای کاووس شاه

(فردوسی ۱۳۸۱: ۱۳۵)

مہذب در داستانهای زنان شاهنامه به خوبی سودابه و جایگاه او را تشریح می‌کند. او می‌نویسد: «سودابه به عنوان زنی که به نوامیس اخلاقی و روابط سالم اجتماعی پشت پا زده و هنجارها و ارزش‌ها را نادیده گرفته و در پی هوی و هوس زودگذر، مقام زن بودن و

مادربودن خویش را از یاد برده است، و در اندیشه ناپاکش نیز پافشاری کرده و از کامجویی و فریب کاری و افسون و نیرنگ در هیچ زمانی دست برنداشته است، سرانجام به مجازاتی هراس انگیز می‌رسد ... با چنین مجازاتی به خوبی پیداست که فرهنگ شاهنامه، هرگونه اندیشه و رفتار ناپاک زن را مورد نفرت قرار می‌دهد و با رودررو قرار گرفتن نمونه شر و خیر، جامعه نیز در مقام قضاوت، حکم به نابودی پلیدی و پیروزی نیروی خیر و پاک می‌دهد. سودابه با همه زیبایی و افسونگری‌اش، با همه شکوه و مقام و منزلتش به خاطر نفس پرستی و نابکاری، برخاک می‌افتد و می‌میرد». (مذهب ۱۳۷۴: ۸۵)

دقیقاً چنین عباراتی را می‌توان درباره هلم بیان کرد. او از همان ابتدا با نیرنگ و فریب و دلبری‌هایش به خواست پدر به قصد به دست آوردن ثروت پی‌یر تن به ازدواج با او می‌دهد و از آن‌جا که عشقی در بین نبوده به او وفادار نمی‌ماند و به خوشگذرانی‌های خود ادامه می‌دهد، به طوری که پس از مدتی پی‌یر او را به حال خود رها کرده و نیمی از ثروتش را به درخواست هلم به او می‌دهد و می‌رود. هلم هر کس را که دوست داشته باشد به سوی خویش می‌خواند و حتی در آخر هم به خاطر این که بتواند دوباره ازدواج کند مذهب خود را تغییر داده و به مذهب کاتولیک در می‌آید. دلیل این امر این است که در مذهب ارتدوکس مرد نمی‌تواند همسرش را طلاق دهد، مگر آن که از مذهب ارتدوکس خارج شده و به مذهب دیگری بگردد. بعد از مدتی خبر مرگ ناگهانی «هلم زیبا» که علتش نامشخص بود به گوش پی‌یر می‌رسد. در رمان می‌خوانیم: «کنس هلم بزخوف ناگهان بر اثر این بیماری وحشتناک درگذشت ... در شهرهای بزرگ همه رسماً می‌گفتند که هلم بزخوف بر اثر تشنج ناشی از آنزین درگذشته است، ولی در محافل خودمانی جزئیاتی در این مورد گفته می‌شد که پزشک شخصی ملکه اسپانیا دوز کمی از دارویی را با میزان تأثیر معینی برای هلم تجویز کرده ... اما هلم دوز بالایی از آن دارو را مصرف کرده و او قبل از آن که بتواند تقاضای کمک نماید، با درد و عذاب از دنیا رفته است.» (تولستوی ۱۹۵۷: ۴۲۵)

هم فردوسی و هم تولستوی زنانی را که دارای صفات ناپسند بوده و به زندگی و همسر خود وفادار نیستند، به شدت مجازات می‌کنند. مجازات این‌گونه زنان چیزی جز مرگ نیست. همان‌طور که می‌بینیم سودابه نابکار به دست رستم سر از بدنش جدا می‌شود و تولستوی نیز شخصیت‌های زن خیانتکار را مانند آنا کارنینا در رمانی به همین نام، یا هلم کوراگینا در جنگ و صلح را با مرگ به سزای اعمالشان می‌رساند. تولستوی از زبان پی‌یر درباره هلم می‌گوید:



«هلن واسیلیونا، هیچ وقت هیچ چیز را دوست نداشت جز بدن خودش، و او یکی از احمق ترین زنان دنیا است.» (تولستوی ۱۹۵۷: ۶۹۴) تفاوت هلن و سودابه در این است که سودابه با این عمل زشت و قبیح خود، هم خود و هم سیاوش را به کام مرگ می فرستد؛ ولیکن اعمال پست هلن تنها دامان خود او را گرفت و لطمه‌ای به زندگی پی‌یر و خوشبختی آتی او وارد نساخت. با بررسی شخصیت زنان در شاهنامه می‌توان این نظر نلدکه را دربارهٔ این که «زن‌ها در شاهنامه مقام مهمی را حائز نیستند و وجود آن‌ها در منظومه یا از راه هوس و یا از راه عشق است» (نلدکه ۱۳۷۹: ۱۶۱) را به آسانی رد کرد و با صراحت عنوان نمود که زن در شاهنامه دارای جایگاه ویژه‌ای است.»

اسلامی ندوشن در کتاب «زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه» دربارهٔ زنان می‌نویسد: «اکثر زنان شاهنامه نمونه بارز زن تمام عیار هستند. در عین برخورداری از فرزنگی، بزرگ منشی و حتی دلیری، از جوهر زنانه به نحو سرشار نیز بهره‌مندند. زنانی چون سیندخت و رودابه و تهمینه و فرنگیس و جریره و منیژه و گردآفرید و کتایون و گردیه و شیرین، هم عشق برمی‌انگیزند و هم احترام را، هم زیبایی بیرونی دارند و هم زیبایی درونی.» (اسلامی ندوشن ۱۳۴۸: ۱۱۹)

## نتیجه‌گیری

با بررسی سیمای زنان در دو حماسهٔ بزرگ و جاودان ادبیات جهان — شاهنامه و جنگ و صلح — به این نتیجه می‌رسیم که این نویسندگان ضمن پرداختن به مسائل تاریخی و اجتماعی و توصیف جنگ‌ها و نبردهای بزرگ عصر خویش، به سیمای زن و نقش وی در ساختار اجتماعی و در سطح خانوادگی بی‌توجه نبوده‌اند. هم در شاهنامه و هم در جنگ و صلح زنان اصیل و نیکوکار و به عبارتی زنانی که از ویژگی‌های مثبت اخلاقی برخوردارند، دارای زندگی سعادت‌مندی می‌باشند. با بررسی دقیق‌تر آشکار می‌گردد که تعداد زنان با شخصیت خوب و برجسته، نیکوکار و اصیل در شاهنامه به مراتب بیشتر از جنگ و صلح است. در جنگ و صلح تنها ناتاشا و ماریا که پایبند به اصول اخلاقی‌اند، به زندگی زناشویی سعادت‌مندی می‌رسند و بقیه زنان که معمولاً به گروه دوم تعلق دارند، یا همسر ندارند مانند آنا پاولوونا شرر و آنا میخائیلوونا دروینسکایا و یا زندگی‌شان بر پایه عشق واقعی نیست، مانند ژولی کاراگینا، لیزا بالکونسکایا و هلن کوراگینا. درحالی‌که، هم در شاهنامه و هم در جنگ و

صلح زنان در خانواده‌های اصیل و نیکوکردار، از استواری خاصی برخوردارند و زنان خائنی که برخلاف عرف جامعه و سنت زندگی زناشویی رفتار کرده و همسر و مادر خوبی در زندگی خود نیستند، سرانجام به کیفر گناهان خود که مرگ است، می‌رسند. مانند سودابه در شاهنامه و هلن کوراگینا در جنگ و صلح. درباره سیمای زنان در این دو اثر بایستی اذعان داشت که زیبایی سیرت از نظر هر دو نویسنده برتر از زیبایی صورت شمرده شده است و اکثر زنان شاهنامه در مقایسه با زنان جنگ و صلح نیک سیرتی و نیک‌صورتی را یکجا جمع دارند.

نکته دیگر که حائز اهمیت است، سیر نزولی و صعودی زنان هر دو اثر به سوی تکامل معنوی است. زنان نیک شاهنامه از ابتدا تا انتها نیک هستند و خللی در آنان ایجاد نمی‌شود، ولیکن زنی مانند سودابه گرچه در ابتدا نیک صفت است، ولی با سیر نزولی در مرحله‌ای از زندگی خود را به ورطه نابودی می‌کشاند. ولیکن در جنگ و صلح ناتاشا راستووا را داریم که به ناگاه در مرحله‌ای از زندگی دچار لغزش می‌گردد و سپس با تلاش فراوان راه تکامل و بازگشت به زندگی نیکی که از قبل داشته پیش می‌گیرد و در این راه پیروز می‌شود و سیر تکاملی معنوی صعودی را می‌پیماید. هلن هم از ابتدا زنی منفی بوده و منفی باقی می‌ماند و سرانجام نابود می‌شود.

عقل، تدبیر، خرد و حضور در میادین اجتماعی (حضور گردآفرید در میدان نبرد و کمک‌های ناتاشا به زخمیان و مجروحان جنگ)، تحمل مصائب، مشکلات و رنج‌های فراوان در طول زندگی و سرانجام همسری نمونه و مادری فداکار بودن که تمام تلاش خویش را برای بهتر زندگی کردن و تربیت فرزندان نیکو و صالح به کار می‌بندد و تمام زندگی‌اش را به پای شوهر و فرزندان می‌گذارد، همگی از جمله صفاتی هستند که فردوسی و تولستوی برای یک زن کامل، نمونه و اصیل برشمرده‌اند. به عبارت دیگر، فردوسی و تولستوی، گرچه از دو کشور مختلف، فرهنگ‌های متفاوت و عقاید و مذهب مختلف هستند، ولی هر دوی آن‌ها در وجود زن آن خلق و خوی و نیک سیرتی‌ایی را جست‌وجو می‌کنند که سرمایه زن و وسیله خوشبختی اوست.

## منابع

- اسلامی ندوشن، محمد علی، ۱۳۵۴. *آواها و ایماها (مجموعه مقالات ادبی)*. تهران: انتشارات توس.
- اسلامی ندوشن، محمد علی، ۱۳۷۲. *سرو سایه فکن*. تهران: انتشارات یزدان. چاپ سوم.
- اسلامی ندوشن، محمد علی، خرداد ۱۳۴۸. *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*. تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.
- اسلامی ندوشن، محمد علی، ۱۳۸۱. *ایران و جهان از نگاه شاهنامه*. تهران: انتشارات امیرکبیر. چاپ اول.
- اسلامی ندوشن، محمد علی، ۱۳۶۵. *مردان و زنان شاهنامه / فردوسی، زن، تراژدی*. «مجموعه مقالات، به کوشش ناصر حریری، تهران: انتشارات کتابسرای بابل.
- برتلس، ی. ا. ۱۳۶۹. *فردوسی و سروده هایش*. ترجمه سیروس ایزدی. تهران: انتشارات هیرمند.
- تولستوی، ل. ن. ۱۹۵۷ م. *جنگ و صلح*، ۴ جلد در دو مجلد، مسکو: انتشارات وزارت علوم شوروی.
- رولان، رومن، ۱۳۶۵. *زندگی تولستوی*. ترجمه علی اصغر خیره زاده. تهران: انتشارات نگاه.
- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۱، *نامورنامه (درباره فردوسی و شاهنامه)*. تهران: انتشارات سخن.
- سکاتیکووا ا.ای. و گارابتس ای. و. و همکاران، ۲۰۰۴. *دویست مقاله در زمینه ادبیات روسیه و جهان*. مسکو: انتشارات ریپول-کلاسیک.
- سکاتیکووا ا.ای. و گارابتس ای. و. و همکاران، ۲۰۰۴. *هزار مقاله درباره ادبیات روسیه و جهان (پایه ۵-۱۱)*. مسکو: انتشارات ریپول-کلاسیک.
- سیاح، فاطمه، ۱۳۵۴. «نقد و سیاحت». *مجموعه مقالات و تقریرات دکتر فاطمه سیاح*. به کوشش محمد گلبن. تهران: انتشارات توس.
- صفا، ذبیح الله، ۱۳۸۳. *حماسه سرایی در ایران*. تهران: انتشارات فردوس. چاپ سوم.
- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۱. *شاهنامه (براساس نسخه نه جلدی چاپ مسکو)*. زیر نظر ی. برتلس. تهران: انتشارات ققنوس.
- لینکووا، ال.ای. ۲۰۰۴. *ادبیات روسی (پایه ۸-۱۱)*. سن پترزبورگ: انتشارات تریگون.
- مهدب، زهرا، ۱۳۷۴. *داستانهای زنان شاهنامه*. تهران: مرکز فرهنگی نشر قبله.
- مینوی، مجتبی، ۱۳۷۲. *فردوسی و شعراو*. تهران: انتشارات توس. چاپ سوم.
- نلدکه تئودور، ۱۳۷۲. *حماسه ملی ایران (با مقدمه استاد سعید نفیسی)*. ترجمه بزرگ علوی. تهران: انتشارات نگاه.

یحیی پور، مرضیه. ۱۳۷۹. «نگاهی به تحول جهان‌بینی لاف نیکلایویچ تولستوی.» فصلنامه علمی پژوهشی مدرس علوم انسانی دانشگاه مدرس. شماره ۳.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی